



پوپولیسیم چیست؟

ایان-ورنر مولر | بابک واحدی |

What Is Populism?

Jan-Werner Müller

Babak Vahedi

Copyright © 2016, Jan-Werner Müller

All rights reserved.

حق چاپ و انتشار این کتاب از جانب مؤلف و ناشر اصلی
انحصاراً به نشر بیدگل داده شده است.



پوپولیسم چیست؟

یان ورنر مولر

ترجمه بابک واحدی

ویراستار: هدیه رهبری

نمونه خوان: فرشید گردمافی

مدیر هنری و طراح گرافیک: سیاوش نصاعدیان

صفحه آرایی: آلا شوپز

مدیر تولید: مصطفی شریفی

چاپ سوم، ۱۳۹۸ تهران، ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۸۰۶-۶۰-۹

|| نشر بیدگل | Bidgol Publishing co. |

تلفن انتشارات: ۲۸۴۲۱۷۱۷

فروشگاه: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۳ فروردین و فخر رازی، پلاک ۱۲۷۴

تلفن فروشگاه: ۶۶۴۶۳۵۴۵، ۶۶۹۶۳۶۱۷

bidgolpublishing.com

همه حقوق چاپ و نشر برای ناشر محفوظ است.



| | |
|-----|---|
| ۹ | مقدمه: آیا همه پوولیسٲ هستیم؟ |
| ۱۵ | ۱. پوولیسٲ ها چه می‌گویند؟ |
| ۴۹ | ۲. پوولیسٲ ها چه می‌کنند، یا پوولیسٲ بر مسند قدرت |
| ۸۳ | ۳. با پوولیسٲ ها چه کنیم؟ |
| ۱۰۷ | نتیجه‌گیری: هفت نظر در باب پوولیسٲ |
| ۱۱۱ | یادداشت‌ها |
| ۱۲۹ | سپاس‌گزاری |
| ۱۳۱ | مؤخره: چطور به پوولیسٲ فکر نکنیم |

مقدمه

آیا همه پوپولیست هستیم؟

هیچ کارزار انتخاباتی ای در حافظهٔ امریکایی‌های امروز نبوده است که در آن به اندازهٔ کارزار انتخاباتی سال‌های ۲۰۱۶-۲۰۱۵ از «پوپولیسم» سخن به میان آمده باشد. هم داندل ترامپ و هم برنی سندرز را «پوپولیست» خوانده‌اند. این واژه را معمولاً مترادف «ضدتشکیلات» می‌گیرند، صرف‌نظر از، ظاهراً، هرانگارهٔ سیاسی خاصی که پشت آن است؛ ظاهراً محتوا، در مقابل رفتار، اصلاً اهمیتی ندارد. این است که این واژه با روحیات و احساسات خاصی نیز در پیوند بوده است: پوپولیست‌ها «خشمگین» هستند؛ رأی‌دهندگانِ هوادار ایشان «سرخورده» یا مبتلا به «رنجش» هستند. در مورد رهبران سیاسی در اروپا و هواداران آن‌ها هم ادعاهای مشابهی مطرح شده است: مثلاً مارین لوپن و خیرت ویلدرس را معمولاً پوپولیست می‌خوانند. واضح است که هردوی این سیاست‌مداران راست هستند، ولی – چنان‌که در پدیدهٔ سندرز دیدیم – به شورشیان چپ هم برجسب پوپولیست زده‌اند: مثلاً سیریزا در یونان، ائتلاف چپی که در ماه ژانویهٔ ۲۰۱۵ به قدرت رسید، و پودموس اسپانیا، که همچون سیریزا شدیداً مخالف سیاست‌های ریاضتی انگلا مرکل است که برای حل بحران یورو وضع شده‌اند. هردوی این‌ها – خاصه پودموس – در الهام‌گرفتن از آنچه عموماً «موج صورتی» امریکای لاتین خوانده می‌شود، نهایت همت خود را به کار گرفته‌اند: یعنی موفقیت رهبران پوپولیستی مثل رافائل کورنا، اوو مورالس، و مهم‌تر از همه، هوگو

چاوز. لیکن پرسش این است که این چهره‌های سیاسی چه اشتراکی باهم دارند؟ اگر نظر هانا آرنت را بپذیریم که داورِ سیاسی توانایی ترسیم مرزهای درست تفکیک است، تلیفیک گسترده‌ی راست و چپ هنگام سخن گفتن درباره‌ی پوپولیسیم باید به درنگ وادارمان سازد. شاید رواج و محبوبیت «پوپولیسیم» نامیدن انواع مختلفی از پدیده‌ها، ناتوانی در داورِ سیاسی باشد؟

این کتاب با این نظر آغاز می‌شود که با وجود بحث و جدل‌های بسیار بر سر پوپولیسیم – که حتی ایوان کراستف، اندیشمند سیاسی بلغار، که یکی از تیزبین‌ترین تحلیل‌گران زنده‌ی حیات دموکراتیک است، زمانه‌ی ما را «عصر پوپولیسیم» خوانده است – هیچ معلوم نیست که آیا می‌دانیم درباره‌ی چه چیزی حرف می‌زنیم. [۱] اساساً پای پوپولیسیم که به میان می‌آید، هیچ چیزی که حتی شبیه به نظریه هم باشد در اختیار نداریم، و به نظر می‌رسد محک و معیار محکمی هم نداریم که به مدد آن بدانیم سیاست‌مداران چه زمانی به طریقی قابل تشخیص پوپولیست می‌شوند. هرچه باشد، هر سیاست‌مداری – خاصه در دموکراسی‌های متکی به صندوق رأی – دلش می‌خواهد حمایت «مردم» را جلب کند، و همه‌ی آن‌ها می‌خواهند چیزی بگویند که تا حد ممکن شمار بیشتری از مردم آن را بفهمند، و همه نسبت به طرز فکر، و به ویژه احساس «عامه‌ی مردم» حساس هستند. آیا ممکن نیست که یک پوپولیست صرفاً سیاست‌مدار موفقی باشد که دوستش نداریم؟ آیا آنگ «پوپولیسیم» خودش پوپولیستی نیست؟ یا اینکه آیا ممکن نیست که، سرآخر، پوپولیسیم، به قول کریستوفر لَش، در واقع «صدای اصیل دموکراسی» باشد؟

این کتاب می‌کوشد به ما در شناخت پوپولیسیم و مواجهه با آن کمک کند، و قصد دارد از سه طریق چنین کند. نخست، می‌خواهم توضیح دهم که چه قسم سیاست‌مداری را می‌توان پوپولیست دانست. خواهم گفت که شرط لازم ولی نه کافی برای پوپولیست بودن، انتقاد از نخبگان است. در غیر این صورت، هر آن‌کس که از وضع موجود، مثلاً در یونان، ایتالیا یا ایالات متحده‌ی آمریکا انتقاد کند بنا به تعریف پوپولیست خواهد بود، و هر نظری که نسبت به سیریزا، جنبش طغیان‌گر

پنج ستارهٔ بپه گریلویا سندرز داشته باشیم، سخت می‌توان منکر شد که حملات آن‌ها به نخبگان اغلب توجیه‌پذیر است. همچنین، اگر انتقاد از نخبگان موجود تنها شرط پوپولیست بودن باشد، همهٔ نامزدهای ریاست‌جمهوری ایالات متحده پوپولیست خواهند بود، زیرا هرچه باشد همهٔ آن‌ها «علیه واشینگتن» به‌پا خاسته‌اند. پوپولیست‌ها، علاوه بر نخبه‌ستیز بودن، همیشه کثرت‌ستیز هم هستند. پوپولیست‌ها ادعا می‌کنند که آن‌ها، و فقط آن‌ها، نمایندهٔ مردم هستند. مثلاً رجب طیب اردوغان، رئیس‌جمهور ترکیه، را در نظر بگیرید که در کنگرهٔ حزبی در مخالفت با منتقدان پر شمار داخلی اش گفته بود «ما مردم هستیم. شما که هستید؟» شکی نیست که او می‌داند مخالفانش هم تُرک هستند. ادعای نمایندگی انحصاری ادعایی تجربی نیست، بلکه همیشه به‌نحوی آشکار ادعایی اخلاقی است. پوپولیست‌ها در جریان انتخابات رقبای سیاسی‌شان را در زمرهٔ نخبگان فاسد بی‌اخلاق تصویر می‌کنند و وقتی قدرت را به دست آوردند، هیچ‌ا پوزیسونی را مشروع نمی‌دانند. منطبق پوپولیست‌ها تلویحاً به این معنا هم هست که هرآنکه هوادار احزاب پوپولیست نیست، به‌راستی به مردم تعلق ندارد - مردمی که همواره برحق و به‌لحاظ اخلاقی بی‌غش تعریف می‌شود. به بیان ساده، پوپولیست‌ها ادعا نمی‌کنند که «ما نود و نه درصد هستیم»، بلکه تلویحاً می‌گویند که «ما صد درصد هستیم».

این معادله همیشه به کار پوپولیست‌ها می‌آید: هرکس دیگر را می‌توان بی‌اخلاق خواند و ادعا کرد که به‌راستی به مردم تعلق ندارد. به عبارت دیگر، پوپولیسم همیشه قسمی از سیاست هویت است. (هرچند همهٔ انواع سیاست هویت پوپولیستی نیست.) نتیجهٔ منطقی این دریافت و تعریف از پوپولیسم، در معنای قسمی محروم‌ساز از سیاست هویت، این است که پوپولیسم تهدیدی برای دموکراسی است، چراکه دموکراسی مستلزم کثرت‌گرایی و اذعان بر این واقعیت است که باید شرایط منصفانه‌ای برای زندگی در کنار یکدیگر، در مقام انسان‌های آزاد و برابر، و نیز متنوع و متفاوت از هم، بیابیم. ایدهٔ مردم واحد، همگن و اصیل خواب و خیالی بیش نیست؛ به قول یورگن هابرماس فیلسوف، «مردم» فقط می‌تواند در صورت

جمع وجود داشته باشد. و این از طرفی نیز خواب و خیال خطرناکی است، زیرا فقط این نیست که پوپولیست‌ها در مجادله و مناقشه می‌شکند و تشویق به قطبی شدن جامعه می‌کنند؛ آن‌ها همچنین مخالفان سیاسی‌شان را «دشمنان مردم» می‌خوانند و در پی این هستند که آن‌ها را به‌کل از میدان بیرون برانند و محروم سازند.

معنای این حرف این نیست که همه پوپولیست‌ها دشمنانشان را به گولاگ خواهند فرستاد یا در مرزهای کشور دیوار خواهند کشید، ولی پوپولیسم به گفتمان بی‌ضرر انتخاباتی یا صرفاً اعتراضی که به محض به قدرت رسیدن پوپولیست فرومی‌خوابد هم محدود نمی‌شود. پوپولیست‌ها می‌توانند در مسند قدرت هم پوپولیست بمانند. این برخلاف باور عمومی است که می‌گوید احزاب معترض پوپولیست به محض پیروزی در انتخابات رویکرد پوپولیستی‌شان را کنار می‌گذارند، چراکه اساساً کسی نمی‌تواند معترض قدرتی باشد که خودش است. حکم‌رانی پوپولیستی سه ویژگی دارد: تلاش برای ربودن تشکیلات دولت، فساد، و «مریدپروری گسترده» (اعطای سود مادی یا الطاف بروکراتیک در ازای هواداری شهروندانی که «میدان» پوپولیست‌ها می‌شوند) و تلاش نظام‌مند در جهت سرکوب جامعه مدنی. البته که بسیاری از اقتدارگرایان نیز چنین عمل می‌کنند، ولی تفاوت در اینجاست که پوپولیست‌ها اقداماتشان را با این ادعا توجیه می‌کنند که آن‌ها و فقط آن‌ها نماینده مردم هستند؛ این به پوپولیست‌ها اجازه می‌دهد بی‌پرده و علناً از اقداماتشان حرف بزنند. همچنین از همین جا می‌توان دریافت که چرا افشای فساد رهبران پوپولیست (مثل اردوغان ترکیه یا یورک هاید، پوپولیست راست افراطی اتریش) به ندرت تأثیری در محبوبیت آن‌ها دارد. در نظر هواداران این پوپولیست‌ها، «آن‌ها دارند برای ما (تنها مردم اصیل) این کار را می‌کنند.» فصل دوم این کتاب نشان می‌دهد که چطور پوپولیست‌ها حتی قانون اساسی هم می‌نویسند (که ونزوئلا و مجارستان گویاترین نمونه‌های این مورد هستند). برخلاف تصویر رهبران پوپولیستی که ترجیح می‌دهند با تکیه بر توده‌های بی‌نظم مردمی که مستقیماً پای

صحت‌های آن‌ها از بالکن کاخ ریاست جمهوری می‌ایستند، هیچ قید و بندی را قبول نکنند، پوپولیست‌ها اغلب دوست دارند قید و محدودیت ایجاد کنند، البته مادامی که این قید و بندها به شکلی کاملاً یک طرفه عمل کنند. قوانین اساسی آن‌ها، به جای آنکه ابزارهایی برای حفظ کثرت‌گرایی باشند، کمر به حذف آن می‌بندند.

فصل سوم به برخی از ریشه‌های عمیق‌تر پوپولیسم خاصه تحولات اجتماعی-اقتصادی اخیر در غرب می‌پردازد. همچنین به این پرسش پرداخته‌ام که چطور می‌توان به درستی با سیاست‌مداران پوپولیست و نیز هواداران آن‌ها مواجه شد. من مخالف رویکرد لیبرال پدرسالاری هستم که اساساً برای شهروندانی که «هراس‌ها و خشمشان را باید جدی گرفت» روان‌کاوی تجویز می‌کند، و این طرز فکر را هم قبول ندارم که سیاست‌مداران عادی باید پیشنهادهای پوپولیست‌ها را رونویسی کنند. آن راه حل افراطی دیگر هم که می‌گوید پوپولیست‌ها را باید به کل از بحث و جدل‌ها بیرون گذاشت عملی نیست، چراکه در پاسخ به خواست پوپولیست‌ها برای محروم‌ساختن بعضی‌ها، خود پوپولیست‌ها را محروم می‌سازد. بدیل من شروط و شرایط سیاسی خاصی است که باید به واسطه آن‌ها با پوپولیست‌ها روبه‌رو شویم.

بیش از ربع قرن پیش از این، یک مقام حقیقتاً گمنام وزارت خارجه آمریکا مقاله‌ای معروف منتشر کرد که عموماً مورد بدفهمی قرار گرفته است. نویسنده آن مقاله فرانسیس فوکویاما بود و عنوان مقاله، خب البته که، «پایان تاریخ».

مدت‌های مدید یک راه آسان و دم‌دستی اثبات مهارت فکری این بود که پوزخندی بزنید و بگویید واضح است که تاریخ با اتمام جنگ سرد پایان نیافته است. ولی خب، فوکویاما پایان همه مناقشه‌ها را پیش‌بینی نکرده بود، بلکه صرفاً پیش‌بینی کرده بود که در میدان آرا و ایده‌ها دیگر رقیبی برای دموکراسی لیبرال وجود نخواهد داشت. فوکویاما خود اذعان کرده بود که جا به جا ایدئولوژی‌های دیگر هوادارانی خواهند یافت، ولی حتی با وجود این، فوکویاما همچنان بر سر ادعایش ماند که هیچ‌یک از آن ایدئولوژی‌ها یارای رقابت با جذبه جهانی دموکراسی لیبرال (و کاپیتالیسم بازار) را نخواهند داشت.

آیا او به واقع سخت در اشتباه بود؟ اسلام‌گرایی افراطی به هیچ‌روی تهدید جدی ایدئولوژیکی برای لیبرالیسم نیست. (کسانی که از شیخ «اسلاموفاشیسم» دم می‌زنند بیشتر از آنکه دربارهٔ واقعیت‌های سیاسی امروز حرفی برای گفتن داشته باشند، شوقشان را برای جبهه‌های نبرد آشکار و شسته‌رفته‌ای مثل آنچه در جریان جنگ سرد دیدیم نشان می‌دهند.) آنچه گاه «الگوی چینی» کاپیتالیسم تحت کنترل دولت خوانده می‌شود، به‌وضوح برای برخی الگویی جدید از شایسته‌سالاری است، و این‌ها احتمالاً فقط کسانی هستند که خودشان را شایسته‌ترین و صاحب‌بترین صلاحیت‌ها می‌دانند. [۲] (مثلاً کارآفرینان سیلیکون ولی را در نظر بگیرید.) این الگو با کارنامه‌اش در رهانیدن میلیون‌ها نفر از فقر هم الهام‌بخش کسانی شده است - خاصه، ولی نه فقط، در کشورهای در حال توسعه. با این حال «دموکراسی» همچنان بالاترین دستاورد سیاست است، و دولت‌های اقتدارگرا هم مبالغه‌ناگفتی به جیب لابی‌گران و متخصصان روابط عمومی می‌ریزند تا مطمئن شوند که سازمان‌های بین‌المللی و نخبگان غربی آن‌ها را نیز در زمرهٔ دموکراسی‌های اصیل قرار می‌دهند. با این‌همه، حال و روز دموکراسی هم چندان تعریفی ندارد. خطری که دموکراسی‌های امروز را تهدید می‌کند یک ایدئولوژی جامع نیست که به‌طور نظام‌مند آرمان‌های دموکراتیک را انکار کند، بلکه این خطر پوپولیسم است - گونه‌ای تنزل‌یافته از دموکراسی که وعدهٔ تحقق والاترین آرمان‌های دموکراسی را می‌دهد («بگذار مردم حاکم باشند!») به عبارت دیگر، خطر از داخل خود دنیای دموکراتیک برخاسته است - سیاست‌مدارانی که این خطر را به وجود آورده‌اند به زبان ارزش‌های دموکراتیک سخن می‌گویند. اینکه نتیجه نوعی سیاست آشکارا ضد دموکراتیک است، باید همهٔ ما را نگران سازد - و نشان‌دهندهٔ ضرورت داوری سیاسی ظریف و باریک‌بینانه‌ای باشد که می‌تواند به ما کمک کند تا در پایین دموکراسی دقیقاً کجا پایان می‌یابد و مخاطرات پوپولیستی کجا آغاز می‌شود.